



دو شعر از رضا اسپیلی

سکوت مطلق

ترجمه‌ی فرانسوی این شعر در رادیو فرانسه، برنامه‌ی Les Contes du Jour et de la Nuit در تاریخ ۹ ژانویه ۲۰۱۱ به ترجمه و با صدای ورونیک سژو و همچنین در برنامه‌ی Laissez-vous conter رادیو فرانسه در تاریخ ۶ اوت ۲۰۱۱ به زبان فارسی خوانده شده است.

مرگ سکوت مطلق نیست

سکوت مطلق

شرشر جویبار است و جیر جیر زنجره

که به دیرسالی مرگ در من زیسته اند.

رفتن و نرفتن گیسویی با باد

پیراهنی در نسیم.

هیچگاه نزیستم برای مرگ

من برای آن دم زیستم که دیگر نیستم و از من نمانده مگر همین سروده:

عاشق شدم، شعری نوشتم،

عشقم رفت، شعرم ماند.

با هر شعر که نوشته ام مرگ یکباره را هربار به سكرات موت كشانده ام

عهد من با شعر از عهد‌ها برگزیده است.

با این همه یک شب از وحشت مرگ از خواب پریدم
در بهتی ممتد قلم مرا به دست گرفت
و جوهرم را بر سپیدی کاغذ نشانند
و چنین بود و شد که شعر هستی نانیست یافت!

چه جانمی جان!

گزیده‌یی از این شعر در برنامه‌ی Laissez-vous conter رادیو فرانسه در تاریخ ۶ اوت ۲۰۱۱ به زبان فارسی خوانده شد.

شانه‌هایی برهنه

با شُرُشُرِ روانِ آب

تازه

پوشیده در هر چندیِ خودنماییِ عریانش

برآمدگیِ همچین رفته‌رفته زیرِ ساتنِ رخشانِ سرخ

تکانه‌ی سر و گردنی با بافه‌های جمع کرده چنان که گردن تمامی گردن باشد

هر چه ته‌مانده‌یی بر آن مانده به!

تکانه‌ی سر و گردنی که چه ساتن را می‌خواهد راست بیندازد

شق‌ورقیِ برآمدگیِ چه رفته‌رفته آن زیر

این همه نرم، نرمی پیشاپیش، نرمی پس‌پس (بارها دیده‌ای)

نرم‌تر از نرمه‌ی گوش، نرم‌تر از لاکپشتِ دو چشم، لاکِ پشتِ دو چشم

نرم از مهتاب در تاریک‌روشنِ هر دمِ اندام

چونان چون سیاهی درخشنده‌ی نی‌نی‌زن درون سپیدی، رخشان از تری، یا تری از رخشان

اندام از حساسیتِ هوش‌ربا در شارشِ فلاتِ رفیع‌ترین قله‌ی بافه‌ها تا کف جان

این همه بی‌خودی در باخودیِ درست پیش و پس

دامنی گسترده، باد است و نسیم خود

گاه جمع می‌شود در شکاف میان

چه برافراشته‌یی گردن!

چه ستبری سینه!

چه رهایی اندام!

چه کشیده‌یی جان!

چه جانمی جان!

گاه تکانه‌یی

گاه بی‌هیچ تکانی،

گاه با...

گاه بی...

این همه همانطور که هست، همانطور که بود، همانطور که خواهد...
روانی آب و وزانی باد و همانی رنگ و تاریک‌روشنی نور
این همه چند لحظه‌ی زندگی.